

## تأملی در مفهوم «قلمرو» در دوره‌ی ساسانی

میثم لباف خانیکی<sup>۱\*</sup>، فرزاد عابدی<sup>۲</sup>، بهار رضایی باغبیدی<sup>۳</sup>، مهسا وهابی<sup>۴</sup>، یوسف حسن‌زاده<sup>۵</sup>

### چکیده

«قلمرو» در گفتمان فرهنگی و سیاسی ساسانیان، بر مفهومی فراتر از مرز و محدوده‌ی شاهنشاهی ساسانی دلالت داشت. این مفهوم که برآمده از سنت‌های فرهنگی و سیاسی حکومت‌های کهن ایران باستان بود، در دوره‌ی ساسانی بر مبنای اسطوره، دین و تاریخ بازتعریف شد و ماهیتی نو پیدا کرد. پادشاهان ساسانی، ظرف جغرافیایی قلمرو خویش را با گسترش فتوحات به شرق و غرب دنیای باستان وسعت بخشیدند و راه را برای بسط قلمرو فرهنگی خویش هموار کردند. در توجیه وسعت بیش از اندازه‌ی سرحدات شاهنشاهی ساسانی، بدعت‌هایی در اسطوره اعمال گردید تا قلمرو جدید توجیهی دینی بیابد. در این مقاله پس از واکاوی مفهوم قلمرو در گفتمان فرهنگی - سیاسی هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان به نقش اسطوره و تاریخ در تعریف «ایران» پرداخته می‌شود، سپس تلاش‌های نظامی ساسانیان برای بسط حدود جغرافیایی قلمروشان مرور شده و مصادیقی از گستره‌ی فرهنگی قلمرو ساسانیان بررسی می‌شود. بررسی مفهوم قلمرو از ابعاد گوناگون نشان می‌دهد که قلمرو ساسانیان به مثابه میدانی برای جولان فرهنگ ایرانی، در طول زمان و در عرض مکان امتداد یافت. تا جایی که بسیاری از رخداد‌های تاریخی و جریان‌های فرهنگی در سده‌های پس از سقوط ساسانیان از عناصر قلمرو فرهنگی و سیاسی ایشان تأثیر پذیرفت.

**واژه‌های کلیدی:** قلمرو، مرز، دوره‌ی ساسانی، ایران، دین زرتشتی.

ارجاع: لباف خانیکی م.، عابدی ف.، رضایی باغبیدی ب.، وهابی م.، حسن‌زاده ی.، ۱۳۹۹. تأملی در مفهوم «قلمرو» در دوره‌ی ساسانی، ۵ (۲): ۱۶۵-۱۸۲.

۱- عضو هیأت علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

۲- دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه تهران

۳- دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه تهران

۴- دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه تهران

۵- دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه تهران

نویسنده مسئول: [labba@ut.ac.ir](mailto:labba@ut.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۳

## مقدمه

قلمرو در لغت به معنای ملک مطیع است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۷۷۲۹) و عرفاً به مثابه محدوده‌ی مالکیت و حاکمیت یک واحد سیاسی بر یک محدوده‌ی جغرافیایی، به منظور بهره‌برداری از زمین و منابع مادی تلقی می‌شود (Storey, 2009: 3). منابع مادی، علاوه بر خاک و زمین‌های زراعی، شامل معادن، رودخانه‌ها، دریاها و دریاچه‌ها، بنادر، مراتع، پوشش گیاهی و جانوری و از همه مهم‌تر جمعیت انسانی است که پایه‌ی ثروت یک حکومت را شکل می‌دهد. در نتیجه قلمرو گسترده‌تر به معنای ثروت و قدرت افزون‌تر است. به این ترتیب، قلمرو، ماهیتی سیاسی می‌یابد و تلاش برای توسعه‌ی آن، به قصد تقویت قدرت و تحکیم بنیان‌های ساختارهای سیاسی، همواره مد نظر حاکمان و فرمانروایان بوده است. با این مقدمه، آنچه «قلمرو» نامیده می‌شود، محدوده‌ای از فضای طبیعی زمین است که توسط یک قدرت سیاسی تسخیر شده است، ولی لزوماً در اختیار کامل و تحت تملک گروهی خاص، مثل حاکمیت، نیست (الدن، ۱۳۹۶: ۱۱). به عبارت دیگر، با عاملیت و نقش آفرینی یک موجودیت سیاسی در عرصه‌ی محیط، قلمرو پدید می‌آید. این فضای مصنوع، منفعل نیست؛ پویاست و عرصه‌ی منازعه بین گروه‌های انسانی مختلفی را تشکیل می‌دهد که برای کسب سهم بیشتری از آن به کشاکش با یکدیگر مشغولند. قلمرو، محل رخداد اتفاقات تاریخی است و خود، کمیت و کیفیت تاریخ را تعیین می‌کند؛ گرچه نمی‌توان به قلمرو بدون ملاحظه‌ی مرز اندیشید، اما تعریف جزم اندیشانه‌ی قلمرو به عنوان فضای محصور به مرز، مانع از فهم ماهیت قلمرو در عرصه‌ی سیاست جغرافیایی است. از این رو، مسأله بنیادی همانا فهم فضای سیاسی است و ایده‌ی «مرز» در درجه‌ی دوم اهمیت و وابسته به این مقوله است.

دولت‌ها برای خلق قلمرو، مجموعه‌ای از اقدامات و ابداعات سیاسی را به کار می‌گیرند و بدین ترتیب، محدوده‌ی «فضا» را تعیین کرده و اختیار بهره‌برداری از منابع و منافع آن را به دست می‌گیرند (Payne, 2017: 182). در جریان تعریف و تحدید قلمرو، نیروهای متعددی ایفای نقش می‌کنند. حاکمان که واضعان محدوده‌ی قلمروند، آنچه در سر می‌پرورانند را با دین، تاریخ و اسطوره توجیه می‌کنند و سپس برای تحقق آن، پیروان خویش و نیروهای اجتماعی را تهییج می‌کنند. لذا

حکومت‌هایی که در طول تاریخ توانسته‌اند گفتمان دینی و اسطوره‌ای موجّه‌تر و جذاب‌تری را تدوین و ارائه کنند، به امپراتوری‌های قدرتمندتری با قلمروهای گسترده بدل شده‌اند. تاریخ تشکیل و توسعه‌ی امپراتوری‌های آشور و پارس و روم مصادیقی از این روند ارائه می‌دهند.

در این میان، شاهنشاهی ساسانی که در بازه‌ی زمانی ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی در گستره‌ی وسیعی از جنوب غرب آسیا حکومت می‌راند، در این مقاله مورد توجه ما قرار می‌گیرد. آنچه از متون فارسی میانه و سنت‌های تاریخی ایران پیش از اسلام باقی مانده، گویای آن است که اسطوره، شالوده‌ی ایدئولوژیک قلمرو را برای پادشاهان ساسانی پی ریخته بود و ایشان با تکیه بر قدرت نظامی به گسترش آن مبادرت می‌ورزیدند. گرچه قلمرو ساسانیان قبض و بسط داشت، ولی آن چه بخش عمده‌ای از تاریخ دوره‌ی ساسانی را تشکیل می‌دهد، روایتگر تلاش پادشاهان ساسانی برای گسترش و حفظ قلمرو خویش است.

توسعه‌ی مفهوم سرزمین در عصر ساسانی به موازات تکامل مفهوم قلمرو پیش رفت. پادشاهان اولیه ساسانی از جمله اردشیر یکم و شاپور یکم با فتوحات گسترده در غرب تا نواحی حرّان و در شرق تا سند و با پیشروی به سوی شمال تا حدود ارمنستان و گرجستان، رویای تشکیل یک شاهنشاهی وسیع را به واقعیت نزدیک کردند. رویکرد نظامی ایشان در توسعه‌ی قلمرو، در کالبد قلعه‌ها و شهرهای جدیدی که پی می‌ریختند، انعکاس یافته است (Labfaf-Khaniki, 2020). به این ترتیب، هدف واحد شاهان اولیه ساسانی با شیوه نظامی‌گری تحقق یافت. حال آن که در نیمه‌ی دوم دوره‌ی ساسانی، به نظر می‌رسد آن چه حکومت ساسانی را راغب به گسترش مرزها می‌کرد، یافتن و تعریف جایگاهی روشن و صریح از حوزه حکومتی آنان در اقصی نقاط شاهنشاهی بود. لذا در چنین شرایطی بود که با درک شرایط راهبردی قلمرو جغرافیایی، ساسانیان از حربه‌ی تجارت به عنوان بهانه‌ای برای برقراری روابط سیاسی و فرهنگی با دیگر سرزمین‌ها بهره بردند. ایشان با درایت، زمینه را برای تجارت کلان فراهم ساخته و با استفاده از اصل سیاست سوداگری تجاری یا به اصطلاح امروزی «مرکانتالیسم» موفق شدند به وسعت قلمرو و قدرت خود بیفزایند (مجتهدزاده، ۱۳۹۲: ۱۲۹ و فخار، ۱۳۹۲: مقدمه). اخذ باج (مالیات) بیشتر از ممالک مفتوحه نیز انگیزه‌ی اقتصادی لازم را برای گسترش قلمرو

گرفت. این زمان، امپراتوری روم مانعی جدی برای گسترش قلمرو اشکانیان به سوی غرب بود. از نوشته‌های مورخین رومی از جمله تاسیتوس (۱۲۰-۵۶ م.) پیداست که اردوان دوم با تکیه بر آن‌چه قلمرو کوروش و اسکندر می‌پنداشت، خیال تصرف سرزمین‌هایی را داشت که رومی‌ها بر آن سلطه داشتند:

«اردوان سوم، فرستادگانی را برای پس گرفتن گنجینه‌های به‌جا مانده از ونن در سوریه و کلیکیه فرستاد، سپس او نیز بر مرزهای پارس باستان و مقدونیه اصرار ورزید و با تهدیدی خودستایانه قصد داشت سرزمین‌هایی را که تحت سلطه‌ی کوروش و پس از او اسکندر قرار گرفته بود، تصرف کند» (Tacitus, 1942: 6.31).

از طرف دیگر اشکانیان خود را از نسل اردشیر دوم هخامنشی می‌دانستند (Arjomand, 1998: 247)، بنابراین سودای احیای قلمرو هخامنشیان، می‌توانست بخشی از ایدئولوژی سیاسی ایشان باشد.

کسب مشروعیت از سیاست هخامنشیان مختص اشکانیان نبود. پس از سقوط امپراتوری هخامنشی بسیاری از حکومت‌های نیمه-پارسی در آسیای غربی با انتساب خود به هخامنشیان درصدد کسب حق اجدادی برای تصرف سرزمین‌های پیرامونی برآمدند. یکی از این حکومت‌ها، پادشاهی کوماژن بود. برافراشتن نقش برجسته‌های داریوش اول، خشایارشا و اردشیر دوم هخامنشی در مجموعه‌ی آیینی-تدفینی نمرودداغ در آناتولی شرقی، علاوه بر آن که مشروعیت موروثی آنتیوخوس تئوس یکم را تثبیت می‌کرد (Abedi, 2019: 276) می‌توانست یک الگوی تاریخی مناسب برای تثبیت و گسترش فتوحات سرزمینی کوماژن در مقابل امپراتوری روم که میراث تاریخی و سرزمینی یونان را به دوش می‌کشید، باشد. نکته‌ی قابل توجه آن است که هر سه شاهنشاه هخامنشی یاد شده، مدت‌ها پیش توانسته بودند در مرزهای غربی قلمرو خویش به فتوحات جدیدی دست یافته و یا تسلط هخامنشیان را بر سواحل شرقی (و حتی تا حدودی

ایجاد می‌کرد. از سوی دیگر ملل تابعه انتظار داشتند که امنیت از جانب شاهنشاه قدرتمند ساسانی برایشان به ارمغان آورده شود (Boyce, 1968: 65).

به این ترتیب، قلمرو ساسانیان پایه در دو بن سیاست و اقتصاد داشت و انگیزه‌ی کافی را برای بقای سیاسی پادشاهان ساسانی فراهم می‌آورد. در قلمروی که بدین-ترتیب تعریف می‌شد، الگوهای قدرتمند فرهنگی ساسانی نیز جریان می‌یافت و بدین ترتیب جهانی را پدید می‌آورد که از یک سو، مشروعیت سیاسی خود را از ساختار حاکمه پادشاهی ساسانی دریافت می‌کرد و از سوی دیگر هویت و ماهیتش با بنیادهای فرهنگی ساسانیان در می‌آمیخت. این فضای فرهنگی-سیاسی در اواخر دوره‌ی باستان، قلمرو ساسانیان را تشکیل می‌داد.

### قلمرو در گذر زمان؛ مناسبات قلمرو ساسانیان با قلمرو اشکانیان و هخامنشیان

آن‌چه ساسانیان به عنوان «قلمرو» در سر داشتند، خلق-الساعه نبود. قلمرو، همانند دیگر مفاهیمی که در منش و کنش پادشاهان ساسانی بازتاب یافته، مبتنی بر سنت‌هایی بود که ریشه در تاریخ و فرهنگ ایران باستان داشت. ساسانیان، که سعی می‌کردند خود را جانشینان برحق هخامنشیان جلوه دهند (Canepa, 2010: 263-276)، خواسته یا ناخواسته در پی بازیابی مرزهای قلمرو شاهنشاهی پارس بودند و در واقع، همان رویه‌ی اشکانیان را در احیای مرزهای «ایران‌شهر» دنبال می‌کردند (Schafer, 1951: 26). هخامنشیان با بهره‌گیری از سازوکاری موفق در نظام اداری قلمرو خود، توانسته بودند گستره‌ی پهناوری از دنیای باستان را در اختیار گیرند که از سند و پامیر تا کرانه‌های مدیترانه و شمال یونان را در بر می‌گرفت (طبری، ۱۳۶۲: ۵۸۴ و Pigulevskaia, 1955: 72-80). تسلط سیاسی هخامنشیان بر این پهنه، در رفتار سیاسی ایرانیان تبدیل به یک سنت شده بود؛ تا جایی‌که تفکرات اسکندر که خود برای چیرگی بر این پهنه به قلمرو هخامنشیان پای گذارده بود، را تحت تأثیر قرار داد (Briant, 2002: 2). پس از درگذشت اسکندر و چندپارگی قلمرو هخامنشیان بین سلوکیان و مقدونیان و بطالسه (Anson, 2014: 193)، خاطره‌ی قلمرو گسترده‌ی هخامنشی کمی رنگ باخته بود تا آن که پارتیان، حکومت اشکانی را پی ریختند و جدال بر سر قلمرو سنتی ایران بالا

نسبت به هخامنشیان ابراز کرده بودند. کتیبه‌های کنیسه‌ی دورا نیز احتمالاً با همین قصد نوشته نگاشته شد (Daryaei, 2010: 32-33).

شاپور دوم که تصمیم گرفته بود به صلح با روم تن بدهد، هدایا و نامه‌ای برای کنستانتین فرستاد. بر اساس روایت آمیانوس مارسلینوس، شاپور در این نامه، به بیان مدعیات خویش درباره‌ی قلمرو شاهنشاهی ساسانی با تکیه بر گستره‌ی سرزمین‌های تحت سلطه‌ی نیاکانش، پرداخت. در متن این نامه آمده بود:

«... امپراتوری نیاکان من تا رودخانه‌ی استریمون<sup>۱</sup> و مرزهای مقدونیه رسیده بود. حتی روایت‌های باستانی خود شما نیز گواه این موضوع است. من باید این سرزمین‌ها را طلب کنم؛ زیرا من در عظمت و نظم چشم‌گیری که پدید آورده‌ام، بر شاهان پیشین، برتری دارم، اما در هر زمانی، ملاک‌های صحیح [آن زمان] برای من ارزشمند هستند و من از جوانی این را آموختم و هرگز به خویشان اجازه نداده‌ام چنان کنم که بعداً مایه‌ی پشیمانی‌ام شود» (Marcellinus, 1935-40: 17.5.5).

در این نامه شاپور دوم بدون آن که از هخامنشیان نامی ببرد، مرزهای غربی قلمرو ایشان را برای کنستانتین یادآور می‌شود و اتفاقاً بر ذکر جزئیات این موضوع در منابع کلاسیک نیز اشاره می‌کند. اگر واقعاً متن نامه‌ی شاپور، حاوی چنین جملاتی بوده باشد، نشان‌دهنده‌ی آگاهی تاریخی دقیقی است که ساسانیان از هخامنشیان به‌عنوان نیاکانشان داشته‌اند و از آن در اعلام بیانیه‌ی سیاسی قلمرو خویش بهره برده‌اند.

در میانه‌ی دوره‌ی ساسانی، جریان‌های مذهبی به عاملی تأثیرگذار در مشروعیت بخشی به قلمرو ساسانیان بدل

سواحل غربی) دریای اژه تثبیت سازند و سیطره‌ی بلامنازع یونان را در حوزه‌ی اژه به چالش بکشند، بنابراین هم‌زمان با دوره‌ی اشکانی یک ایدئولوژی فرامنطقه‌ای برای احیای قلمرو هخامنشیان در میان حکومت‌های ایرانی و غیر ایرانی شکل گرفته بود.

اندیشه‌ی احیای حقوق سرزمینی از دست‌رفته‌ی ایرانیان که در دوره‌ی اشکانی دنبال شده بود، به مثابه میراثی فرهنگی به ساسانیان انتقال یافت. ساسانیان برای گسترش قلمرو و بازپس‌گیری آن چه حق آبا و اجدادی خود می‌پنداشتند، نخستین اقدامات خود را برای کشورگشایی، با اعلام انتقام هخامنشیان از مقدونیان توجیه کردند. طبق مفاد نامه‌ی تنسر، پادشاه ساسانی باید تمام هم خود را به جنگ با رومیان اختصاص دهد و تا زمانی که انتقام دارا (داریوش) را از اسکندری‌ها (فرزندان اسکندر) نگیرد آرام نخواهد گرفت، همانند خراجی که آنها برای سرزمین‌های مصر و سوریه به شاهان ما پرداخت می‌کردند، شاه خراجی را بر ایشان تحمیل خواهد کرد (Boyce, 1968: 65).

یادگارهایی که پادشاهان اولیه‌ی ساسانی در جبهه‌ی غربی قلمرو خویش برجای نهادند، از یک‌سو پیامی برای رومیان داشت و از سوی دیگر بر پیوند میان ایشان و هخامنشیان اشاره داشت. دو پادشاه نخستین سلسله ساسانی از سنت‌های هخامنشی در هنر و سیاست بیشتر پیروی کرده‌اند و این نشان‌دهنده‌ی علاقه‌ی فرهنگی-تاریخی آن‌ها به هخامنشیان است (Canepa, 2010: 263-276). در دوره‌ی شاپور اول، برای اولین بار، مرزهای قلمرو ساسانیان به قلمرو شاهنشاهی هخامنشی نزدیک شد. فتح سرزمین‌های سوریه، کلیکیه و کاپادوکیه (Shahbazi, 2002) در فاصله‌ی ۲۵۳ تا ۲۵۶ میلادی، علاوه بر آن که می‌توانست تلاشی بزرگ در راستای احیای قلمرو هخامنشیان باشد، یک زنگ خطر بزرگ برای امپراتوری روم بود، همچنین، در زمان شاپور یکم بود که گروهی از مقامات رسمی دربار ساسانی از کنیسه‌ی دورااروپوس در کرانه‌ی فرات و در خاک سوریه‌ی امروزی بازدید کردند و در زیر صحنه‌ی نقاشی ماجرای پوریم (داستان استر و خشایارشا) کتیبه‌هایی به فارسی میانه نگاشتند. اهمیت این نگاره برای مقامات ساسانی، احتمالاً به‌دلیل پیوندی است که آنان میان خود و هخامنشیان متصور بودند. پیش از این نیز، ساسانیان با کتیبه‌هایی که از خود در تخت جمشید به یادگار گذاشته بودند، ارادات و توجه خود را

اطلاعاتی درباره‌ی تاریخ تسخیر مصر از سوی ساسانیان در اختیار ما می‌گذارند که نشان می‌دهد روند فتح مصر در حد فاصل ۶۱۸ تا ۶۲۰ م. رخ داده است. بقایای قابل توجهی از اسناد پاپیروس فارسی میانه نیز حضور نیروهای ساسانی را در مصر گواهی می‌دهد (Altheim-Stiehl, 1998: 252).

**«ایران» به مثابه قلمرو ساسانیان: از اسطوره تا تاریخ**  
 دو تیره‌ی آریایی اقوام هند و ایرانی پیش از آن که از مسکن اولیه‌شان یعنی «ایران ویج» جدا شوند، مدتی طولانی در کنار هم می‌زیستند و یک فرهنگ و مذهب مشترک، که به نام فرهنگ هند و ایرانی شناخته می‌شود، دارا بودند. یکی از موضوعات اساطیری که به صورت ویژه‌ای مورد توجه این مردمان بود، مفهوم قلمرو بود. برای شناسایی جایگاه اساطیری این مفهوم در نزد اقوام هند و ایرانی می‌توان روایت‌هایی از «وداها» و «اوستا» را با یکدیگر مقایسه کرد. نام هند در اوستا آمده و توصیفات از شمال هندوستان در آن وجود دارد. «ریگ ودا» نیز به ایران اشاراتی کرده است. ایرانیان در این کتاب «پَرَشَوَه» (parašava) و یا «پَارَشَوَه» (pārašavya) و پس از آن «پاراسیکا» (pārāsikā) نامیده شده‌اند. ایرانیان نیز یاد موطن مشترک «ایران ویج» (ērānwēz) را در اساطیر خود حفظ کردند. این در حالی است که آریایی‌های هندوستان هیچ اشاره‌ای به سرزمین مشترک اجدادی هندی و ایرانی نداشته‌اند (جلالی نائینی، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۶). در وندیداد اوستا، آهورَه مزدا، اشاره می‌کند که نخستین سرزمین و کشور نیکی که ساخته، ایران ویج در کناره‌ی رودخانه‌ی دایتیا بوده است (اوستا، ۱۳۸۵: وندیداد، فرگرد ۱. ۱-۳). طبق این روایت، اهریمن، ازدهایی را در رود دایتیا آفرید و زمستان را بر جهان مستولی ساخت (همان). همین زمستان دیو آفریده بود که ایرانیان را مجبور کرد، موطن اصلیشان ایران ویج را ترک کرده و به مناطق جنوبی‌تر مهاجرت کنند. این مهاجرت بزرگ اتفاق افتاد، اما گویی خاطره‌ی ایران ویج هرگز فراموش نشد (بندش، ۱۳۶۹: ۱۳۳-۱۳۵).

اردشیر بابکان، پایه‌گذار حکومت ساسانیان، قلمرو خویش را «ایران» (ērān) نامید. او از این واژه برای اولین بار در کتیبه‌ای استفاده کرد که بر سینه‌ی اسبش در نقش برجسته‌ی نقش رستم حک گردیده است. اردشیر در این

شده. دوره‌ی پادشاهی یزدگرد اول، معمولاً به‌عنوان یک دوره‌ی رواداری مذهبی شناخته می‌شود. این رواداری مذهبی، طبیعتاً سیاست‌های سرزمینی او را نیز تحت-الشعاع قرار می‌داد و از نظر غیر زرتشتیان با خاطره‌ی سیاست‌های مذهبی هخامنشیان بی‌ارتباط نبود. پیوند یزدگرد یکم به‌خصوص با یهودیانی نزدیک بود که خاطره‌ی تاریخی آزادیشان از بابل از سوی کوروش را هنوز به یاد داشتند. با همین پیش‌زمینه‌ی ذهنی بود که ربی هونا بار نائان، رهبر جامعه‌ی یهودیان بابل در پیشگاه یزدگرد وی را یک «کوروش دیگر» خوانده بود (جلیلیان، ۱۳۹۵: ۲۹) و ربی اشی از مجتهدان بزرگ یهودی دوره‌ی یزدگرد، مجوز فروش آهن به ایرانیان را علی‌رغم منع فروش آن به کافران در دین یهود، صادر کرده بود (همان). رویکرد سیاسی یزدگرد اول اگرچه به‌صورت مستقیم در دنباله‌ی سیاست‌های مذهبی هخامنشیان قرار می‌گرفت، اما با ایدئولوژی زرتشتی چندان سازگاری نداشت و با مرگ او کنار گذاشته شد. در دوره‌ی پادشاهای یزدگرد دوم، روندی کاملاً متفاوت در پیش گرفته شد. آزار و اذیتی که وی، نسبت به یهودیان و مسیحیان روا می‌داشت، قبل از هر چیز شاید نشانگر ارادت ویژه‌ی او به آیین زرتشت بود (Daryaei, 2000)، به همین دلیل است که به همان اندازه که منابع ساسانی از فخر و شکوه دوره‌ی سلطنت وی یاد می‌کنند، منابع مسیحی و یهودی، دوره‌ی فرمانروایی او را دوره‌ی سختی و بدبختی بر می‌شمرند (همان). تلاش‌های گسترده‌ی یزدگرد دوم برای اشاعه‌ی زرتشتی‌گری در ارمنستان، که نهایتاً به نبرد آوارایر منجر شد، گوشه‌ای از فعالیت‌های وی برای تغییر شکل قلمرو مذهبی شاهنشاهی ساسانی بود.

خیال الحاق مصر به قلمرو ساسانیان، تا اواخر دوره‌ی ساسانی بخش عمده‌ای از سیاست خارجی ایشان را تعیین می‌کرد. به نظر می‌رسد که هرگاه پادشاهی قدرتمند بر مسند شاهنشاهی تکیه می‌زد، به فکر احیای قلمرو هخامنشیان می‌افتاد. رویه‌ای که آخرین پادشاه قدرتمند ساسانی، خسرو پرویز در پیش گرفت نیز چنین بود. خسرو به بهانه‌ی گرفتن انتقام امپراتور ماوریکوس (۵۸۲ تا ۶۰۲ م.) در سال ۶۱۹ یا ۶۱۸ م. عازم فتح مصر شد. ساسانیان، پیروزی‌هایی نیز در این نبرد به دست آوردند که از آن جمله تصرف اورشلیم در سال ۶۱۴ ق.م. و تصرف اسکندریه در سال ۶۱۹ م. بود. اسناد پاپیروسی یونانی،

تکرار می‌شود. این نام‌گذاری که بار عقیدتی دارد، در فرایند تأسیس، بازسازی‌ها و یا تخصیص نام‌های جدید بر شهرها، از اهمیت بسیاری بهره‌مند بوده است. این صبغی اعتقادی، در مورد اصطلاح اوستایی «خوره آریایی یا خوره-ی آریاییان» (airyanōm xvarədnō یا airyana:m xvarədnō) نیز مشهود است (نیولی ۱۳۸۷: ۱۷۲ و ۱۷۳).

از زمان شاپور یکم به بعد، برای برجسته‌تر کردن و پررنگ‌تر کردن ماهیت «ایران»، اصطلاح «انیران» ابداع شد. این سیاست، خیلی بهتر و روشن‌تر از قبل، «ما» را از «دیگران» تمایز می‌بخشید. ظاهراً برای ریشه‌واژه‌ی انیران (در مقابل ایران) باید به مفاهیم مذهبی زرتشتی بازگردیم؛ جایی که در متون فارسی میانه واژه‌های وه‌دین (weh-dēn) در مقابل دُش‌دین (duš-dēn) قرار می‌گیرد (Shaked, 2008: 106 - 107). یا این که در اوستا درس خواندن نزد فردی دیوپرست (demon-worshipper) نهی شده است (Shaked, 2008: 107) و در متن پهلوی زند هم همین مسأله با تأکید نفی شده است. بعدتر اصطلاح دیوپرست جای خود را به an-ēr داد (Shaked, 2008: 108).

احتمالاً با آمدن شاپور یکم بود که مفهوم قومی «انیران» بر مفهوم مذهبی آن غالب شد، البته در این مبحث همچنان تکلیف برخی مسائل مانند این که آیا ارمنی‌ها، بابلی‌ها و عرب‌هایی که جزو ایران ساسانی بودند و دینی جز مزدیسنا داشتند، ایرانی تلقی می‌شدند یا انیرانی نامشخص است، همچنین هنوز نمی‌دانیم طوایف سامی بابلی که در خانواده‌هایشان به صورت مختلط نام ایرانی و سامی داشتند جزو ایران بودند یا انیران؟ (Shaked, 2008: 109)، یا این که نمی‌دانیم زرتشتی‌هایی که با یهودی‌ها یا مسیحی‌ها پیوند خویشاوندی برقرار می‌کردند را در کدام دسته قرار می‌دادند. شاید همین پیچیدگی‌ها که از گسترش قلمرو ساسانی نشأت می‌گرفت شاپور را بر آن داشت که خود را «شاه ایران و انیران» بخواند. در این میان، پدید آمدن مسلک‌هایی چون مانویت یا مزدک‌گرایی استثنایی بودند که کلیت نظام متمرکز زرتشتی‌محور ساسانی را به چالش می‌کشید (Shaked, 2008: 111).

به اعتقاد برخی، واژه انیران می‌تواند به معنای «آن‌چه فراتر از ایران است» باشد که کل سرزمین‌های تصرف شده از سوی شاهنشاهی پارس را شامل می‌شد. به تعبیر هند و

کتیبه خود را شاهنشاه ایران لقب داده و فرزندش شاپور نیز زمانی که از پدر یاد می‌کند، او را شاهنشاه ایران و انیران می‌نامد (MacKenzie, 1998: 534). لقب «شاهنشاه» پیش از ساسانیان، از سوی اردوان چهارم اشکانی در نقش برجسته‌ی منسوب به خواسک مکشوفه از شوش به کار رفته بود و به طور حتم ابداعی بدون مفهوم عمیق سیاسی نبوده است. استفاده از این لقب در کنار ایران، نشانه‌هایی از شکل‌گیری اندیشه و مفهوم ایران را در بستر سیاسی، فرهنگی و مذهبی اواخر دوره‌ی اشکانی و اوایل دوره‌ی ساسانی ارائه می‌دهد. خالق عنوان «شاهنشاه ایران»، قصد ارجاع به آریا و سنت زرتشت را داشته است تا بدین‌وسیله، سیاست‌های خود را استحکام بخشیده و سازمان فکری خود را از پیشینیان خویش مجزا سازد (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۷۸ و ۱۷۹). با این وجود، هیچ شاهد و مدرک معتبری در مورد سابقه‌ی «ایران‌شهر»، نام رسمی شاهنشاهی ایران در دوران پارتیان، وجود ندارد (همان: ۱۷۲).

واژه‌ی ایران که پیشینه‌ی اساطیری داشت، در دوره‌ی ساسانی نه تنها برای نامیدن قلمرویی سیاسی، بلکه در ساخت لغوی القاب اداری به کار رفت تا به هر بهانه‌ای، بر بسامد آن افزوده گردد. از این واژه در اسامی خاص اشخاص نیز به کرات استفاده گردید؛ مانند ایران‌دخت، ایران گشنسب، ایران خرد و ایربد. در شماری از القاب که بر افسران بلندپایه، مقامات و کارمندان عالی‌رتبه‌ی نظامی و غیر نظامی، گفته می‌شد نیز نام ایران گنجانده شد. از آن زمره است: ایران همارگبد (ناظر و مسئول انبارها)، ایران دبیر بد (رییس امور اداری)، ایران درستبد (پزشک دربار) و ایران سپهبد (فرمانده نظامی شاهنشاهی). تا جایی که آگاهییم، هیچ‌کدام از این القاب و همچنین لقب سلطنتی شاهان ایران در دوران اشکانی پیشینه‌ای نداشته است، همچنین در دوره اشکانی اثری از \*āryānām xšaθram هخامنشیان به چشم نمی‌خورد (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۷۲). در دوره‌ی ساسانی از «ایران» در نام بسیاری از جایان‌ها نیز بهره گرفته شد؛ مانند ایران شهر شاپور، ایران آسان گر کواد، ایران شاد کواد، ایران وینارد کواد و ایران خوره شاپور. در نام شهری که بر اساس بند ۴۸ کتاب شهرستان-های ایران، از سوی شاهپور یکم پسر اردشیر یکم بنا شد (ایران خوره شاپور) و به گفته طبری (ایران خره سابور) از سوی شاپور دوم تأسیس شد، اعتقاد به «ایران خوره»

ای درباره‌ی مرزهای ایران‌شهر اقدام کرد. ایده‌های نو، دیگر مرزی برای ایران‌شهر قائل نبود و دست ساسانیان را برای گسترش قلمرو خویش باز می‌گذاشت. در یکی از این برساخته‌های اساطیری، گاوی که اهورامزدا برای تعیین مرز ایران و توران آفریده بود، به‌دستور کاووس و به‌دست سریت‌پهلوان از میان برداشته می‌شود (راشد محصل، ۱۳۹۰: ۱۱-۲۶) تا راه برای گستراندن ایران‌شهر هموار گردد. گسترش جغرافیایی مفهوم ایران‌شهر، بیش از همه، در توصیفات رساله‌ی جغرافیایی «شهرستان‌های ایران‌شهر» از شهرها و ولایاتی انعکاس یافته که در قلمرو ایران‌شهر واقع شده‌اند. طبق این متن فارسی میانه، ایران از آسیای میانه تا آفریقا گسترش یافته بود (دریایی، ۱۳۸۸). این نگرش، بعدها به به ادبیات فارسی نو هم راه یافت. در مقدمه‌ی شاهنامه ابومنصوری، گستره‌ی ایران‌شهر از آمودریا (جیحون) تا رود مصر (نیل) پنداشته شده (قزوینی، ۱۳۷۶: ۴۹) و دیگر مناطق زمین، در اطراف آن واقع شده‌اند. ایران‌شهر در میان هفت بخش دنیا، از هر نظر از همه بزرگ‌تر و آبادتر بود. این گزارش، بخش‌بندی ذهنی جهان را در سنت زرتشتی به یاد می‌آورد (دریایی، ۱۳۸۸: ۱۸-۱۷).

با وجود تمام اختلافاتی که بین دستگاه سیاسی و دینی ساسانیان بر سر تلقی ایران و انیران وجود داشت، به نظر می‌رسد در بخش بزرگی از دوره‌ی ساسانی اصطلاح ایر (= ایرانی) به ایرانیان زرتشتی محدود نمی‌شد. شاهنشاهی ایران، از ربع دوم قرن سوم میلادی به این سو بی‌گمان پیروان ادیان و آیین‌های گوناگون بسیاری را پناه داده بود. نمایندگان همه دین‌های بزرگ ایران، بسی بیشتر از امپراتوری روم، زیر لوای ساسانیان به سر می‌بردند. در ایران ساسانی علاوه بر دین زرتشت، آیین‌های بودایی و هندو، مذاهب مسیحی، یهودی، مانوی و صور گوناگون آیین گنوسی نیز حضور داشتند (نیولی، ۱۳۹۰: ۸۶). از این رو، صبغی مذهبی «ایران» به مرور رنگ باخت و ایران‌شهر به موجودیتی سیاسی-فرهنگی بازتعریف شد که می‌توانست مسکن پیروان ادیان مختلف باشد.

گرچه خوانش مذهب زرتشتی از مفهوم ایران‌شهر، بر مبنایی مذهبی استوار بود، اما در مقابل، دستگاه سلطنتی ساسانی، سعی در ارائه دیدگاهی فراگیر و غیرمذهبی داشت و همان‌طور که سنت‌های ادبی و فرهنگی اواخر دوره‌ی ساسانی و اوایل دوره‌ی اسلامی نشان می‌دهد،

ایرانی آن، انیران به‌معنای همه‌ی جهان نیز می‌توانسته باشد. در باور گروهی از پارسیان مقیم بمبئی، کلمه‌ی ایران از ریشه‌ی «معتقد» معنا می‌گیرد و کلمه‌ی انیران به‌معنای «بی‌اعتقاد» است، هم ایشان اعتقاد دارند «ایر» واژه‌ای پهلوی و به‌معنای «معتقد» است و «ایران» حالت جمع این کلمه است. در زبان پهلوی، همانند زبان‌های یونانی و سانسکریت، a یا an یک پیشوند سلبی است. بنابراین an-ēran به‌معنای «بی‌اعتقادان» است؛ بنابراین «شاه ایران و انیران» می‌تواند به‌معنای «شاه معتقدان و بی‌اعتقادان» باشد (Framji, 1861: 11). با توجه به تفاوت‌هایی که در ایالت‌های «ایرانی» فهرست شاپور یکم (عربان، ۱۳۸۲: ۷۰) با حدود «ایران» در نگاه کرتیر موبد (Back, 1978: 420-426) به چشم می‌خورد، به این نتیجه می‌رسیم که حداقل در اوایل دوره‌ی ساسانی، دستگاه دینی ساسانیان، «ایران» را سرزمین معتقدان مزدیسنا می‌پنداشت. این تلقی با آنچه پادشاهان از حدود «ایران» در سر داشتند، متفاوت بود.

بر سکه‌های ساسانی نیز، اصطلاح «شاهنشاه ایران و انیران» از زمان پادشاهی هرمز یکم (۲۷۲-۲۷۳ م) مورد استفاده قرار می‌گیرد و تا زمان پادشاهی شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸ م) بر برخی از سکه‌ها دیده می‌شود (Göbl, 1983: 330). در زمان پادشاهی یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م)، ارمنیان در نامه‌ای خطاب به وزیر اعظم او، مهرنرسه، وی را «هزاربد (وزیر اعظم) ایران و انیران» خوانده‌اند. مهرنرسه نیز در نامه‌ای خطاب به ارمنیان خود را «بزرگ فرماندار (وزیر اعظم) ایران و انیران» نامیده است (Christensen, 1944: 113-114).

در یک‌صد سال پایانی دوره‌ی ساسانی، پادشاهان ساسانی به فکر احیای دوباره‌ی قلمرو هخامنشیان افتادند. گمان برخی بر این است که از زمان قباد یکم تا روزگار پادشاهی خسرو دوم یک جهان‌بینی ذهنی مبتنی بر سیاست‌های امپریالیستی گسترش یافته بود. در این برهه‌ی زمانی شاهنشاهی ساسانی به دورترین مرزهای خود رسید و نفوذ خویش را در فراسوی مرزهای سنتی شاهنشاهی ساسانی گسترانید (دریایی، ۱۳۸۱: ۱۵۴-۱۵۵)، اما تعاریف اساطیری «ایران»، مطابق آن‌چه در اوستا آمده بود (دوستخواه، ۱۳۹۱: ۹۳۸)، این آرمان را توجیه نمی‌کرد، لذا دستگاه ایدئولوژیک حکومت ساسانیان به اعمال تغییراتی در اساطیر آفرینش و بازنویسی باورهای اسطوره-

بود که برای رسمیت بخشیدن به حکومت ساسانیان، باید تصرف می‌شد، لذا حدود سال ۲۲۶ میلادی سپاهیان اردشیر، ارشک فرزند کوچک اردوان را در تیسفون به قتل رسانیدند و شهر مذکور را تختگاه خود نامیدند و بدان‌جا نقل مکان کردند (رضا، ۱۳۹۶: ۵۸۰). به‌زودی، پایتخت نوبنیاد ساسانیان مورد هجوم همسایگان رومی قرار گرفت. در سال ۲۳۲ میلادی الکساندر سور، امپراتور روم، کوشید به فرات نزدیک شود و شهر تیسفون را تسخیر کند، ولی سپاهیان اردشیر راه را بر سپاهیان وی بستند و رومیان با تحمل آسیب فراوان راه به جایی نبردند. در سال ۲۳۷ میلادی میان ایران و روم بار دیگر پیکار در گرفت که در آن نقش شاپور فرزند اردشیر چشم‌گیر بود. شاپور در سال‌های ۲۳۸-۲۴۰ میلادی توانست هاترا (الحضر) را که دارای دژی استوار بود، به قلمرو خویش بیفزاید (Lukonin, 1969: 51-52).

شاپور یکم در گسترش و تثبیت مرزهای شمال شرق قلمرو ساسانی نیز تلاش‌های مجدانه‌ای کرد. او در نخستین سال پادشاهی خود با خوارزمیان و مادی‌های کوه‌نشین، پیکار کرد و طی نبردهایی سخت آنان را در هم شکست، سپس روانه گرگان، گیلان و دیلم شد. سرزمین‌های مذکور را تسخیر کرد و فرزند خود، بهرام را بر کرسی فرمانروایی گیلان نشاند (رضا، ۱۳۹۶: ۵۸۱). یکی دیگر از نبردهای شاپور در تثبیت مرزهای شمال شرق، در برابر پهلپزک تورانی رخ داد. شاپور، پهلپزک را شکست می‌دهد و دستور می‌دهد در محل کشته شدن وی شهری بنا شود که نیشابور نام گرفت. در استان هرات نیز شهری به نام پوشنگ ساخته شد. گمان می‌رود شاپور می‌خواست با احداث دژهای مستحکم در شمال شرق، امنیت مرزهای شرقی کشور را تأمین کند تا با خاطری آسوده در غرب به پیکار با رومیان دست زند. این سیاست سبب می‌شد که ایران به تنها قدرت واسط میان شرق و غرب بدل شود (رضا، ۱۳۹۶: ۵۸۱-۵۸۲).

خراسان که مرزهای فرهنگی، جغرافیایی، تاریخی و نظامی آن در طول تاریخ تحول یافته (Labbaaf-Khaniki and Rante, 2020)، از جهات طبیعی دارای ویژگی‌هایی است که موقعیت و استعدادهای خاص اقتصادی و اجتماعی را برای ساکنان آن فراهم آورده است (قصابیان، ۱۳۸۶: ۲۲۲). قرار گرفتن خراسان در مسیر تهاجمات گسترده و ضرورت دفاع از سرزمین باعث شده است که خراسانیان به جنگاوری

گسترده‌ی مفهوم ایران‌شهر، نهایتاً نه مذهبی، نه جغرافیایی بلکه ماهیتی فرهنگی یافت، تا جایی که در پایان دوران ساسانی و در زمانی که رساله‌های پهلوی در اوایل دوره‌ی چیرگی مسلمانان بر ایران تحریر می‌یافت، غالباً منظور از «آنیران»، بیگانگان از فرهنگ ایرانی یعنی ترکان، تازیان و مسلمانان تلقی می‌شدند (Gignoux, 2011: 30). بر اساس کتاب شهرستان‌های ایران‌شهر، که در قرون ابتدایی دوران اسلامی نگاشته شده، این‌طور می‌توان نتیجه گرفت که سرچشمه‌ی این باور که ایران‌شهر از رود آمو تا رود نیل است در اواخر دوره‌ی ساسانی زمانی که شاهنشاهی ایران به اوج قدرت و وسعت خود رسیده است، شکل می‌گیرد. در این قرائت جدید، ایران‌شهر به جای خوانیره جای گرفته و مرزهای ایران به صورت عجیبی وسعت یافته و تصویری متفاوت از مرزهای معمول ایران‌شهر به‌وجود آمده است (دریایی، ۱۳۷۹: ۸۰۰). از این رو، به نظر می‌رسد مفهوم ایران‌شهر در متن شهرستان‌های ایران‌شهر، یک انگاره‌ی امپریالیستی از گستره‌ی سرزمین ایران‌شهر بود. گویا این انگاره، حتی پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در سده‌ی ۷ میلادی به بخشی از روایت حماسی ایرانی-اسلامی تبدیل شد (دریایی، ۱۳۸۸: ۱۷).

### قلمرو جغرافیایی ساسانیان

تلقی ساسانیان از «قلمرو»، به اندیشه و نظر محدود نشد. اردشیر بابکان در نخستین گام‌های خویش برای پایه نهادن حکومت نو، به بسط قلمرو خویش در عرصه‌ی فلات ایران پرداخت. به گزارش طبری، وی از سواد (سورستان - بیت ارامیه) عازم استخر شد و از آن‌جا به سکستان (سیستان)، سپس به گرگان، ابرشهر، مرو، بلخ، خوارزم و دورترین نواحی خراسان رفت. پس از آن به مرو بازگشت و در آن‌جا فرستادگانی از شاهان کوشان و توران و مکران با پیام اطاعت نزد او آمدند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۸-۴۷). درباره‌ی فتوحات اردشیر در غرب، با استناد به کتیبه‌های بعد از حکمرانی وی می‌توان نتیجه گرفت که ارمنستان و ایالت‌های گرجستان و آدیابن تا هنگام مرگ وی هنوز جزو قلمرو ساسانیان نبودند. گمان می‌رود شاهنشاهی مرکزی ساسانی در سرزمین‌های تابع دودمان‌های اشکانی سورن، قارن و وراز چندان نفوذی نداشت و ایران در زمان اردشیر، هنوز شاهنشاهی واحد و متمرکز نشده بود (Lukonin, 1969: 51). با این وجود تیسفون، پایتخت اشکانیان جایی



شهرت یابند (التون، ۱۳۶۷: ۱۱). خراسان از زمان ساسانیان به این طرف نامی سنتی و کلی برای اشاره به نواحی شرقی ایران امروزی (خراسان‌های فعلی) و شامل بخش عمده‌ای از افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و نیز قرقیزستان امروزی بوده است. بر پایه‌ی متن پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر، خراسان در عصر ساسانی یکی از نواحی چهارگانه ایران محسوب می‌شد و شهرستان‌های سمرقند، سغد، بلخ، خوارزم، مرو، مرو، هرات، پوشنگ، توس، نیشابور، قائن، گرگان و پنج شهرستان دیگر را که خسروانوشیروان بنا کرده بود، در خود جای می‌داد (دریایی، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۹). شاپور یکم نیز در کتیبه‌ی کعبه زرتشت، آن‌جا که مرزهای ایران را توصیف کرده، ایالاتی چون مرو، هرات، ابرشهر و سغد را در محدوده‌ی خراسان بزرگ نام برده است. وجود آثاری چون نقش برجسته‌ی رگ بی بی که امروزه در ایالت بغلان افغانستان واقع شده (Grenet et al., 2007) گواهی است بر حضور و نفوذ شاپور یکم در مرزهای شرقی خراسان بزرگ. پیش از آن اردشیر اول، بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی، در نخستین فتوحات خویش پای به خراسان بزرگ گذارده و پس از چیرگی بر مرو و ابرشهر، کوشان‌شاهان را که در خطه‌ی شرقی خراسان بزرگ حکومت داشتند تابع خویش ساخته بود. به روایت تاریخ گردیزی، اردشیر خراسان را چهار بخش کرد و بر هر یک مرزبانی گماشت: یکی مرز شاهجان، دیگر بلخ و طخارستان، سوم هرات و پوشنگ و بادغیس و چهارم وراورد- (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۶).

داستان فتح فلسطین و اورشلیم، نقش منازعات دینی را در مواجهه با ساسانیان به‌خوبی نشان می‌دهد. آن‌گونه که سبتوس گزارش کرده، فلسطین، با کمال میل تسلیم شاه پارسی شد و در جریان چیرگی ساسانیان بر این سرزمین، عبرانیان، با هدف ضربه زدن به مسیحیان، جانب ساسانیان را گرفتند. طبق این روایت، مردم اورشلیم، در ابتدا تسلیم فرمانده‌ی ساسانی شدند، اما پس از مدتی، مسیحیان، افسران پارسی را به قتل رساندند و یک درگیری بزرگ میان یهودیان و مسیحیان اورشلیم شکل گرفت. در نهایت برتری با مسیحیان بود و بازماندگان یهودیان به ارتش ساسانی، که در بیرون شهر اردو زده بود، پیوستند. به‌دنبال این واقعه، ارتش ساسانی به فرماندهی خرم رزمیوزان به اورشلیم حمله کرد و شهر را اشغال کرد و صلیب مقدس مسیح به اسارت ساسانیان درآمد. آن‌چه که اهمیت روایت سبتوس را از تسخیر اورشلیم از سوی ساسانیان، دوچندان می‌سازد، فرمانی است که پس از فتح شهر از سوی خسرو

شهرت یابند (التون، ۱۳۶۷: ۱۱). خراسان از زمان ساسانیان به این طرف نامی سنتی و کلی برای اشاره به نواحی شرقی ایران امروزی (خراسان‌های فعلی) و شامل بخش عمده‌ای از افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و نیز قرقیزستان امروزی بوده است. بر پایه‌ی متن پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر، خراسان در عصر ساسانی یکی از نواحی چهارگانه ایران محسوب می‌شد و شهرستان‌های سمرقند، سغد، بلخ، خوارزم، مرو، مرو، هرات، پوشنگ، توس، نیشابور، قائن، گرگان و پنج شهرستان دیگر را که خسروانوشیروان بنا کرده بود، در خود جای می‌داد (دریایی، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۹). شاپور یکم نیز در کتیبه‌ی کعبه زرتشت، آن‌جا که مرزهای ایران را توصیف کرده، ایالاتی چون مرو، هرات، ابرشهر و سغد را در محدوده‌ی خراسان بزرگ نام برده است. وجود آثاری چون نقش برجسته‌ی رگ بی بی که امروزه در ایالت بغلان افغانستان واقع شده (Grenet et al., 2007) گواهی است بر حضور و نفوذ شاپور یکم در مرزهای شرقی خراسان بزرگ. پیش از آن اردشیر اول، بنیان‌گذار سلسله‌ی ساسانی، در نخستین فتوحات خویش پای به خراسان بزرگ گذارده و پس از چیرگی بر مرو و ابرشهر، کوشان‌شاهان را که در خطه‌ی شرقی خراسان بزرگ حکومت داشتند تابع خویش ساخته بود. به روایت تاریخ گردیزی، اردشیر خراسان را چهار بخش کرد و بر هر یک مرزبانی گماشت: یکی مرز شاهجان، دیگر بلخ و طخارستان، سوم هرات و پوشنگ و بادغیس و چهارم وراورد- (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۶).

در شمال غرب قلمرو سیاسی ساسانیان، ایالت‌های ارمنستان، ایبریا (گرجستان) و نواحی قفقاز هر از چندگاهی به دامن امپراتوری روم می‌غلطیدند. از آن جمله در روزگار بهرام دوم، بهرام سوم و نرسه ارمنستان و ایبریا (گرجستان) به روم واگذار شد (Christensen, 1944: 233). شاپور دوم کوشید تا اراضی از دست رفته را به ایران بازگرداند. منازعات داخلی ارمنستان و مرگ کنستانتین زمینه‌ی مساعدی بود تا شاهنشاهی ساسانی بخش‌هایی از ارمنستان را پس گیرد. به موجب پیمان صلح منعقد شده میان طرفین، رومیان ارمنستان را رها کردند و شهرهای نصیبین و سنجار (سینگارا) نیز از سوی سپاهیان ساسانی تسخیر شد (Frye, 1983: 136-139). در سال ۳۶۳ میلادی نیز ممالک قفقاز از جمله ایبریا و آلبانیا (اران) از تصرف رومیان خارج شد و تحت سرپرستی ایران قرار گرفت

ساسانی در شمال، غرب و جنوب غرب ایران ساخته شد، بازتاب این اندیشه است. دیوار گرگان معروف به سد اسکندر یکی از این دیوارها بود که در دشت گرگان، از دریای خزر تا کوهستان ادامه داشت. این دیوار حدوداً ۱۹۵ کیلومتر است، ۳۳ قلعه دارد و در حقیقت طولانی‌ترین دیوار ساخته شده در دوران باستان پس از دیوار چین است. زمان ساخت این دیوار اواخر قرن پنجم/ اوایل قرن ششم میلادی است و بی‌تردید دلیل ساختن این دیوار عقب نگه داشتن هیتالی‌ها و دیگر مردمان کوچ‌نشین و جلوگیری از ورود ایشان به ایرانشهر بوده است (Nokandeh et al., 2006: 127). دیوار تمیشه که از جنوب شرقی‌ترین نقطه دریای خزر تا دامنه‌ی رشته کوه البرز ادامه دارد، دیگر دیوار پراهمیت این دوره است. این دیوار مربوط به دوره‌ی خسرو یکم و قرن ششم میلادی است (Bivar and Fehervéri, 1966: 40). دیوار دیگری در غرب دریای خزر واقع شده که در دوران سلطنت قباد یکم و بعدها خسرو اول، در قرن پنجم و ششم میلادی، ساخته شده بود (Artamonov, 1962: 122). این دیوار برای اعراب جزو عجایب هفتگانه به حساب می‌آمده و حداقل ۲۵ کتیبه به زبان فارسی میانه، متعلق به قرن ششم میلادی بر بلوک‌های سنگی آن شناسایی شده است (Kettenhofen, 1994). آخرین و کمتر شناخته‌شده‌ترین سازه‌ی دفاعی ساسانیان، خندق شاپور است که در منابع فارسی میانه دیوار تازیگان نامیده شده است. خندق شاپور در الکوفه به دستور شاپور دوم کنده شده بود تا سرزمینش را به‌خاطر نگرانی از تهاجمات، از سرزمین اعراب جدا کند. به نظر می‌رسد که ساسانیان با گماردن مرزبانی برای این دیوار، منطقه را حفاظت می‌کردند و از قرن چهارم میلادی به بعد سران لخمی‌ها برای محافظت این منطقه گمارده شدند (دریایی، ۱۳۹۷: ۱۰۴).

### قلمرو فرهنگی ساسانیان

نخستین و مهم‌ترین حربه‌ی ساسانیان برای توسعه‌ی قلمرو فرهنگی خود، دین بود. علی‌رغم تقابل‌هایی که در مقاطعی از تاریخ ساسانیان ما بین حکومت و دستگاه دینی روی می‌داد (Gignoux, 1984)، همراهی دین و سیاست، ایدئولوژی حاکم بر این دوره محسوب می‌شود. بیش از هر زمانی همراستایی دین و سیاست در حکم‌روایی ایران عهد ساسانی در دوره‌ی حکومت اردشیر اول، قابل‌پی‌گیری

دوم صادر شد. در این فرمان آمده بود کسانی که به اسارت افتاده اند، عفو شوند، شهر از نو بازسازی شود و ساکنان آن در جایگاه و مرتبه پیشین خود مستقر شوند. خسرو همچنین دستور داده بود که یهودیان از شهر خارج شوند و یهودیان نیز با خرسندی فرمان شاه را پذیرفته و اجرا کردند (Sebeus, 1998: 34). فرمان خسرو مبنی بر خروج یهودیان از اورشلیم، احتمالاً باید برای جلوگیری از هرگونه درگیری مجدد میان آنان و مسیحیان صادر شده باشد. این شیوه از مدیریت قلمرو مذهبی در دوره‌ی ساسانی را میتوان با غائله‌ی الفانتین و فرمان مذهبی شاهنشاهی هخامنشی مبنی بر عدم قربانی قوچ از سوی یهودیان الفانتین مقایسه کرد (رک. Cowley, 1923: 125). فرمانی که برای پایان دادن به اختلافات یهودیان قوچ‌گش و مصریان قوچ‌پرست<sup>۲</sup> صادر شد و توانست به یک آشوب منطقه‌ای حساس، خاتمه دهد. بنابراین به نظر می‌رسد که ساسانیان، علاوه بر تأکید بر احیای قلمرو هخامنشیان، در مدیریت اختلافات مذهبی جاری در نقاط دوردست قلمرو خویش نیز راه‌کارهای سیاسی آنان را در پیش می‌گرفتند.

مدتی بعد از اقدامات ضد مسیحیت خسرو در اورشلیم و به تلافی تصاحب صلیب راستین توسط ساسانیان، هراکلیوس، امپراتور روم شرقی، وارد ارمنستان شد و پرستشگاه آذر فرّبی (Adur Farroby) در گنّزک را غارت کرد؛ بنابراین اولین جنگ صلیبی واقعی میان مسیحیان و شرق پیش از آغاز فتوحات اعراب مسلمان اتفاق افتاد. همراه با عقب‌نشینی سپاهیان ساسانی، نجبای ساسانی نیز از سوریه و عراق عقب نشستند (Daryaei, 2009: 33). بدین ترتیب، مرزهای قلمرو ساسانی به پیش از فتوحات غربی خسرو برگشت.

همچون شرق و غرب، ساسانیان در گسترش مرز قلمرو سیاسی خویش به سمت جنوب و تثبیت موقعیت خویش در ایالت‌های جنوبی، با چالش‌هایی مواجه بودند. در همین راستا، خسرو دوم فرستاده‌هایی را به عربستان و مکه اعزام کرد. در حدود ۶۰۲ میلادی، آخرین پادشاه حیره، نعمان بن منذر سوم، کشته شد و دولت لخمی تحت سلطه‌ی پارسیان درآمد (Daryaei, 2009: 33).

گرچه قلمرو سیاسی ساسانیان در طول زمان مدام دچار قبض و بسط می‌شد، ولی به نظر می‌رسد پادشاهان ساسانی به تعیین مرزهایی برای حداقل پهنه‌ی قلمرو خود می‌اندیشیدند. دیوارهایی که در نیمه‌ی دوم دوره‌ی

روحانیان را برای خدمت به آن‌ها گمارد. کرتیر ادعا می‌کند هنگامی که گرجستان و دیگر سرزمین‌های قفقاز تسخیر شدند، وی مردم را از پیامد چپاول‌های شدید در امان داشت و مراقب بود تا دین زرتشتی و روحانیان آن در این سرزمین‌ها محترم داشته شوند (کرینبروک، ۱۳۹۶: ۵۰۰).

بدین ترتیب، کرتیر که نماینده‌ی تشکیلات دینی اوایل دوره‌ی ساسانی محسوب می‌شد، به گسترش و پایش قلمرو فرهنگی ساسانیان پرداخته بود.

در عصر شاپور و همان زمانی که کرتیر در حال طی مدارج عالی‌ه‌ی روحانیت زرتشتی بود، مانی رسالت خویش را آغاز کرد. شاپور یکم به مانی اجازه داده بود تا آزادانه به تبلیغ آیین خویش بپردازد. مانی به احترام او کتابی به زبان فارسی میانه به نام شاپورگان نوشت و کیش مانی به مدت ۳۰ سال در شاهنشاهی ساسانی فرصت گسترش یافت (هوتر، ۱۹۹۳: ۶-۷). گرچه آیین مانی در تقابل آشکار با راست‌کیشی زرتشتی، به رهبری کرتیر قرار می‌گرفت، ولی شاپور یکم می‌خواست که با بهره‌گیری از هر ابزاری به توسعه‌ی قلمرو فرهنگی خویش بپردازد. در نیل به این هدف، تفاوتی نداشت که کدام آیین و مسلک «راست‌تر» است. به نظر می‌رسد، هدف شاپور آن بود که قلمرویی فرهنگی تشکیل دهد که اولاً بدیع و نوظهور باشد و ثانیاً با قلمرو فرهنگی «دیگران» متمایز و متفاوت باشد. از این رو، مانی که آموزه‌هایش مورد استقبال پیروان قرار می‌گرفت، می‌توانست مقاصد شاپور را در توسعه‌ی قلمرو فرهنگی با سرعت بیشتری محقق سازد، لذا فرستادگان مانی در چهارگوشه‌ی شاهنشاهی ساسانی به تبلیغ پرداختند. مانی که خود از آدیابن و نواحی مرزی امپراتوری روم دیدن کرده بود بهترین شاگردان خود را از سلوکیه به امپراتوری روم و مرزهای شرقی ایران فرستاد. مانوی‌گری در ارمنستان به دست یکی از شاگردان مانی به نام گابریاب گسترش یافت. پس از مرگ مانی به سال ۲۷۴ میلادی سخت‌گیری نسبت به مانویان در دوران شاهنشاهی بهرام دوم و شاپور دوم آغاز شد. با اعدام مانی در زمان بهرام دوم، پیروان مانی از ایران گریختند، از رود بلخ گذشتند و به مملکت خان (ترکستان چین) وارد شدند. همچنین کشف متن‌های مانوی به زبان قبطی نشان می‌دهد که مصر در سده‌های ۴ و ۵ میلادی از مراکز مهم مانوی‌گری بوده است. مانویان به سوریه و آسیای صغیر و سپس به بالکان و ایتالیا نیز پا نهادند (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۶:

است. اردشیر بابکان که با تکیه بر مبانی اعتقادی دین زرتشتی حکومت خویش را بنیان نهاده بود، از همان ابتدا به تبلیغ این دین پرداخت. اردشیر به شاپور اول، پند می‌دهد: «بدان پسرم که حکومت و دین توأمان‌اند و یکی بدون دیگری نتواند بود؛ زیرا دین پایه حکومت و پادشاه، نگهبان دین است» (مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۴۳). اما از روایت کارنامه‌ی اردشیر بابکان چنین بر می‌آید که اردشیر، قرائت خاصی از دین زرتشتی را در نظر داشت که به باور وی «راست‌تر» انگاشته می‌شد (فره‌وشی، ۱۳۷۸: ۳-۵). اردشیر را در نهضت دینی‌اش، هیریدی به نام تنسر یا توسر، یاری می‌کرد. آن‌گونه که در سنت آمده است، تنسر، بعد از تخریب‌های اسکندر، نقشی محوری در برقراری سنت حقیقی زرتشتی داشت. سنت متأخرتر زرتشتی ادعا داشت که تمامی سرزمین‌های ایرانی باید از دین زرتشتی موضوعه‌ی تنسر پیروی کنند (کرینبروک، ۱۳۹۶: ۴۹۸).

اردشیر، نشان‌گذاری قلمرو فرهنگی خود را از خاستگاهش آغاز کرد. او در همان نقش برجسته‌های آغازین خود که راوی تاجگذاری وی هستند (یارشاطر، ۱۳۷۷: ۱۹۵ و ۱۹۸)، به تبیین باورهای دینی-سیاسی خاندان ساسان پرداخت. اردشیر مشتاق بود مشروعیت فرمانروایی‌اش را از طریق نمادگرایی دینی در نقش برجسته‌های فیروزآباد و نقش رستم به نمایش گذارد (Boyce, 1979: 107).

شاپور یکم، علاوه بر نقش برجسته‌ها، احداث آتشکده‌ها را به‌عنوان معیار و مبانی برای تعریف قلمرو فرهنگی ساسانیان به کار بست. او در کتیبه‌اش بر کعبه‌ی زرتشت اظهار می‌دارد که برای سپاسگزاری از ایزدان به دلیل یاری‌هایشان، آتش‌های بهرام بسیاری برپا کرد (کرینبروک، ۱۳۹۶: ۵۰۰؛ کریستنسن، ۱۳۷۰: ۲۳۶). به نظر می‌رسد پس از دوره‌ی شاپور یکم، تعیین حدود قلمرو فرهنگی (با تأکید بر دیانت زرتشتی) را دستگاه دینی به رهبری کرتیر عهده‌دار شده باشد. آن‌گونه که کرتیر در کتیبه‌ی خود بر کعبه‌ی زرتشت ادعان دارد، شخصاً آتش‌های بهرام بسیاری بنیاد نهاد و هزینه‌ی اجرای مراسم مذهبی در آن‌ها را در روزهای گاهانبار متقبل شد. کرتیر نه تنها در سراسر سرزمین‌های ایرانی، بلکه در آنیران؛ یعنی مناطقی که پیش‌تر زیر فرمانروایی بیزانس بودند، اما از سوی «مردان و اسبان» ساسانی فتح شده بودند، مانند سوریه، کیلیکیه و ارمنستان، آتش‌های مقدس برپا کرد و مجامعی از

قطعه سفال نوشته شده و از صومعه‌ی اپیفانیوس در غرب تبس پیدا شده، اطلاعاتی درباره‌ی اشغال تبس از سوی ساسانیان در اختیار می‌گذارد. یک پاپيروس قبطی از نوم هرموپولیتس نیز از چهارده روستایی یاد می‌کند که ارباب خود به نام Perēs (?) Kōsrōi را که احتمالاً یک ایرانی است مورد خطاب قرار داده‌اند. آن‌ها به نام «خدا و طالع نیک» (kvarrah) شاه شاهان<sup>۳</sup> پیمان بسته‌اند که در چهارده روز، مقدار مشخصی از کتان را تحویل دهند. تاریخ این سند، ۸ نوامبر ۶۲۵ م. است (Altheim-Stiehl, 1998: 254). سند اخیر، به روشنی بهره‌گیری از گفتمان مزدینسایی را در یک سند قبطی نشان می‌دهد.

دیگر ابزار ساسانیان در گسترش قلمرو فرهنگی خویش، ضراب‌خانه‌ها بود. تعداد ضراب‌خانه‌ها از زمان اردشیر یکم تا اواخر قرن چهارم میلادی زیاد نبود و ظاهراً هرگز به بیش از دوازده نمی‌رسید (Schindel, 2013: 817). پس از آن تعداد ضراب‌خانه‌ها به سرعت افزایش یافت و در قرن‌های ششم و هفتم میلادی به حدود چهل ضراب‌خانه رسید (Schindel, 2005). با وجود این، به نظر می‌رسد که هیچ‌گاه بیش از بیست ضراب‌خانه به طور هم‌زمان فعال نبودند (Göbl, 1983: 332; Daryaee, 2009: 145). تا کنون حدود صد نشانه‌ی ضراب‌خانه بر سکه‌های ساسانی شناسایی شده است، اما تعداد آن‌ها قطعاً بسیار کمتر از این بوده؛ چرا که برخی از نشانه‌های اختصاری، گونه‌هایی از نام یک ضراب‌خانه هستند و برخی از ضراب‌خانه‌ها نیز موقتی بودند و احتمالاً در هنگام نبرد بر پا می‌شدند (Göbl, 1983: 332). فارس یکی از مهم‌ترین ایالات ضرب سکه، در دوره ساسانی است که بیش از دیگر ایالات آن دوره بازساخته شد و پنج ضراب‌خانه آن با قطعیت عبارتند از: بیشاپور، دارابگرد، اردشیر خوره، استخر و وه‌ازآمدکواد (نژاد اکبری مهربان، ۱۳۸۶: ۲۲۶-۲۲۹)، سکه همچنین یکی از نشانه‌های تأثیرات فرهنگی و سیاسی ساسانیان بر سرزمین‌های غیر ایرانی قلمرو ایشان به‌شمار می‌رود. یکی از سرزمین‌هایی که شواهد سکه‌شناسی در آن حضور قدرتمند ساسانیان را نشان می‌دهد، مصر است. نباید فراموش کرد که در مصر پس از تسخیر و ویرانی که با حمله ساسانیان همراه بود، یک دوره‌ی صلح و حتی بازسازی آغاز شد. یکی از نشانه‌های آشتی ساسانیان با مردمان محلی، سکه‌های برنزی دِدِکانومیا (۱۲ نومی) خسرو دوم بود که در اسکندریه ضرب می‌شد (شکل ۱). با

۶۲۰-۶۲۲). علی‌رغم صعوبتی که از جانب پادشاهان و موبدان پس از شاپور یکم بر مانی و مانویان اعمال می‌شد، مانوی‌گری توانست به حیات خویش ادامه دهد و به عنوان نحله‌ای که سرچشمه‌اش سازمان فرهنگی ساسانیان بود، تا اواخر دوره‌ی ساسانی و حتی دوران اسلامی پیروانی گرد آورد.

دیگر ابزار ساسانیان در گسترش قلمرو فرهنگی خویش، زبان و خط بود. گذشته از کتیبه‌های پهلوی بر سنگ و پوست و پاپيروس که در اقصی نقاط ایران ساسانی شناسایی شده، می‌توان به سفال‌نوشته‌هایی اشاره کرد که از شهرهایی چون مرو، مرغاب، آق‌تپه، کوشاتپه، بندیان درگز، شهر ری، تپه میل، چال‌طرخان، هگمتانه، شوش و قصر ابونصر یافت و خوانده شده است. ویژگی مشترک این محوطه‌ها این است که در مسیر راه‌های تجاری قرار دارد و اغلب آن‌ها مرکز استان بوده و ضراب‌خانه نیز دارند، بنابراین حضور سفال‌نوشته‌ها با تکیه بر محتوا و مضامین آن‌ها که مواردی چون واحد اندازه‌گیری، نام اشخاص، تاریخ، نام‌جای، پیشه و ... را در خود محفوظ دارد راهنمای خوبی برای شناخت حدود قلمرو در این دوره است و نشان‌دهنده یک‌پارچگی سازمان اداری در قلمرو ساسانی با استفاده از زبان پارسی میانه می‌باشد (شیدری، ۱۳۹۵: مقدمه).

در غربی‌ترین سرزمین‌های مفتوحه توسط ساسانیان؛ یعنی در مصر نیز اسناد اداری به پهلوی نگاشته می‌شدند. این اسناد، پاپيروس‌هایی هستند که در دوره‌ی پادشاهی خسرو دوم بین ۶۱۹ تا ۶۲۹ م. کتابت شده‌اند. تعدادی از این اسناد نیز شامل نسخه‌های خطی و نوشته‌های مکتوب بر کتان است. از بین این اسناد، فقط سه مورد تاریخ‌گذاری شده‌اند؛ یکی در مجموعه‌ی برلین مربوط به سال سی و پنجم خسرو دوم و دو مورد از مجموعه‌ی وین مربوط به سال‌های سی و پنجم و سی و دوم خسرو دوم است. خط مورد استفاده در اسناد مذکور، شیوه‌ای از پهلوی ساسانی متأخر است (Weber, 2005). در این اسناد درباره‌ی مسائل مختلفی مربوط به ساختار حکومتی و نظامی ساسانیان صحبت شده است. از آن جمله، در یک پاپيروس ایستگاه‌های نظامی پارسی ذکر شده است. حضور ساسانیان در مصر، در اسناد یونانی و قبطی نیز مضبوط است. این اسناد عمدتاً حاوی روایاتی از حوادث خاص هستند. از آن جمله، یک کتیبه‌ی قبطی که بر روی یک

جنوب غربی آناتولی را تسخیر کنند ( Oeconomides and Drossoyianni, 1988: 166-167). از جمله‌ی شواهد حضور ساسانیان در سواحل شرقی دریای اژه، گنجینه‌ی سکه‌های بیزانسی است که در جزیره‌ی ساموس به‌دست آمده و احتمالاً در ۶۲۳ م. دفن شده است ( Greatrex and Lieu, 2005: 197). باید توجه داشت که ساسانیان تسلط کامل در آسیای صغیر نداشتند و سربازان رومی در دهه ۶۲۰ بدون هیچ مانعی به تجمع و فعالیت در بسیاری از استان‌های آن منطقه مشغول بودند. شواهد باستان‌شناسی به همین ترتیب تأیید می‌کند که حداقل برخی از شهرها مانند آفرودسیاس از ویرانی در امان مانده‌اند. به‌طور کلی به نظر می‌رسد ساسانیان ترجیح داده‌اند حضور پررنگی در آسیای صغیر نداشته باشند ( Greatrex and Lieu, 2005: 197).

مرزهای شرقی قلمرو ساسانیان را نیز می‌توان بر اساس یافته‌های سکه‌شناسی ترسیم کرد. بر اساس منابع سکه‌شناسی، تا زمان بهرام دوم، مناطق کوشان زیر نظر یکی از شاهزادگان سلطنتی ساسانی اداره می‌شده است و احتمالاً تا قبل از شاپور اول، تسلط ساسانیان بر قلمرو کوشان، موقتی بوده است. پس از آن که شاپور یکم این منطقه را فتح کرد، برادر خود را به حکومت آن‌جا منصوب کرد. شاپور یکم پس از آن که به مناطق شرق ایران، وراورد، پیشاور، کاشغر، سغد و تاشکند لشکر کشید، مناطق سفلی استان شمال‌غربی هند را نیز فتح کرد. وی فرزند چهارم خود یعنی نرسی را به حکومت سکستان گماشت (Bivar, 1993: 126, 128). سکه‌های ساسانی در بخش‌های وسیعی از جلگه‌های شرق اروپا نیز کشف گردیده است که نتیجه گردش بین‌المللی و وسیع پول در این دوره براساس تجارت دوربرد بوده و می‌توان آن را صدور مستقیم سکه نیز تلقی کرد (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۰۲۴). نشر سکه‌های ساسانی در اقصی نقاط دنیای باستان، بالطبع «دیگران» را با فرهنگ و اندیشه ساسانیان آشنا می‌ساخت.

علاوه بر سکه، کالاهای دیگری بودند که فرهنگ ساسانی را در پهنه‌ی دنیای باستان می‌شناساندند و مرزهای قلمرو فرهنگی ایشان را تا دوردست می‌گستراندند. از میان این شواهد فرهنگی می‌توان به شیشه‌های تراش‌خورده‌ی ساسانی اشاره کرد که در گورهای شاهان ژاپن در نارو و توکیو یافت شده است. این یافته‌ها که نمونه‌های آن درگور

وجود آن که این سکه‌ها از سنت سکه‌های بیزانس تبعیت می‌کرد، روی آن‌ها، چهره‌ی خسرو دوم، تحت تأثیر نقوش رایج سکه‌های ساسانی، در میان خورشید و هلال ماه تصویر شده بود. این در حالی است که در پشت سکه، نقش صلیب ضرب می‌شد ( Göbl, 1971: 21; Greatrex and Lieu, 2005: 196-197). در پشت این سکه‌ها، دو حرف لاتین I-B دیده می‌شود که به‌وسیله یک صلیب از یکدیگر جدا شده‌اند. گریپرسون، معتقد است که این حروف، مخفف عبارت Iesus Basileus به‌معنای «همراه با عیسی به‌عنوان شاه» است (Noble, 2001: 74).



شکل ۱- سکه‌های ۱۲ نومی خسرو دوم گونه‌ی VII/8، ضرب اسکندریه. روی سکه تصویر چهره‌ی خسرو دوم در میان ستاره و ماه، پشت سکه حروف I-B که با یک صلیب از یکدیگر جدا شده‌اند و در زیر آن‌ها مخفف نام اسکندریه آمده است (wildwinds.com: DOC 192; SB 585, 856).

شواهد سکه‌شناسی، همچنین توانسته است مرزهای قلمرو فرهنگی و سیاسی ساسانیان را در منتهی‌الیه غربی آن؛ یعنی در آسیای صغیر در دوره‌ی خسرو دوم مشخص سازد. در آسیای صغیر، آخرین ضراب‌خانه‌ای که پیش از حمله‌ی ساسانیان کار می‌کرد، در نیکومدیا قرار داشت. این ضراب‌خانه در سال ۶۱۹ م. به فعالیت خود پایان داد. احتمالاً در ۶۲۰ یا ۶۲۲ م. شهر آنکیرا (آنکارای امروزی) در مرکز آسیای صغیر به‌دست ساسانیان افتاد. طبق روایتی که به‌صورت مکرر از مورخان از جمله توماس حُمصی، محبوب بن قسطنطین، میکائیل سُرّیانی، ابن عیری و جرجس المکین نقل شده است، یک ناوگان دریایی ساسانی در غرب آسیای صغیر فعال بود و با استفاده از همین ناوگان، ساسانیان توانستند جزیره‌ی رودس در

قدرت را مستقیماً از خدای بزرگ، اهورامزدا، می‌ستاند سنت‌های تئوپاتوری هلنی به ذهن تداعی می‌شود، اما در فراز و نشیب چهارصد ساله‌ی حیات سلسله‌ی ساسانی، این جریان‌های تاریخی بودند که قلمرو را قبض و بسط می‌دادند. برقراری آشتی میان اسطوره و تاریخ با هدف تعریف و تبیین قلمرو، به هنر سیاست ورزی پادشاهان ساسانی بر می‌گشت.

مبنای تکوین قلمرو در اندیشه‌ی حاکمان آغازین ساسانی، ایران‌شهری بود که مختصات و مشخصاتش در اوستا آمده بود. عینیت بخشی به این قلمرو با لشکرکشی‌ها و منازعات نظامی مابین ایران و روم و یا ایران و توران تحقق می‌یافت. در این اثنا، اسطوره و دین، مقوم، موجه و محرک انگیزه‌ی قلمروگستری بود. گرچه پادشاهان ساسانی توجیه لازم برای حکومت بر «ایران» برآمده از اوستا را ترتیب داده بودند، ولی تسلط بر ورای آن پارادایم جدیدی می‌طلبید و آن، چیزی بود که در اواخر دوره‌ی ساسانی «برساخته» شد. با این وجود، پا گذاشتن فرمانروایان ساسانی بر آن سوی محدوده‌ی اسطوره‌ی ای و تاریخی «ایران» (با تأکید بر سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی خسرو دوم) گویی عدول از سنت‌هایی به‌شمار می‌رفت که برای قرون متمادی، اقتدار و قوام حکومت‌های مستقر در ایران را رقم زده بود، اما مطالبه‌ی قلمرویی ورای آن‌چه «سنت»‌های سیاسی در ایران تعریف کرده بود، مسیر اضمحلال ساسانیان را هموار ساخت.

بستر جغرافیایی قلمرو در دوره‌ی ساسانی، محملی برای بالیدن و گسترش قلمرو فرهنگی ایشان ایجاد می‌کرد. جریان‌های فرهنگی ساسانی که عمدتاً از فارس می‌جوشید، در پهنه‌ی قلمرو جغرافیایی ساسانیان سیلان یافت و از مرزهای سیاسی فراتر رفت. قلمرو سیاسی ساسانیان که اغلب منطبق بر قلمرو جغرافیایی فرض می‌شود، عمدتاً مناسبتی با قلمرو فرهنگی ایشان نشان نمی‌دهد. شواهد مادی فرهنگی به‌جا مانده از دوره‌ی ساسانی گواه بر آن است که در بطن قلمرو سیاسی ساسانیان، گاه قلمروهای فرهنگی متفاوت با معیارها و هنجارهای سیاسی- فرهنگی ساسانی وجود داشته‌اند. این «جزایر» مستقل، متأثر از سنت‌های سیاسی «ایرانی» تحت تسلط و تغلب خاندان‌های حکومتگری بوده‌اند که در طول تاریخ ایران، نقش مهمی در تعیین جریان‌های سیاسی و فرهنگی ایفا کرده‌اند (Pourshariati, 2008). از

های ساسانی شمال ایران نیز یافت شده است، نشان از مطلوبیت این آثار در حوزه‌های فرهنگی دیگر و نیز ارتباطات سیاسی- تجاری ساسانیان با مناطق دور دست در شرق آسیا دارد (سیمپسون ۱۳۹۴، Simpson 2015, Fukai 1972). تجارت عامل مهمی بود که در تعریف و ترسیم مرزهای فرهنگی قلمرو ساسانی نقش مهمی ایفا کرده است. موقعیت راهبردی قلمرو شاهنشاهی ساسانی که بخش بزرگی از جاده ابریشم را در خود جای داده بود، تا حدود زیادی، مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حوزه‌های تمدنی شرق و غرب قلمرو ساسانیان؛ یعنی چین و روم را تحت تأثیر قرار می‌داد (Whitehouse and Williamson, 1973: 29)، همین موقعیت، شاهنشاهی ساسانی را به مهم‌ترین بازیگر مناسبات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی میان شرق و غرب تبدیل کرده بود. به شکلی که تبدلات اقتصادی و فرهنگی میان چین و روم در آن دوره، بدون در نظر گرفتن منافع شاهنشاهی ساسانی میسر نبود. ساسانیان با بهره‌گیری از این جایگاه، از مقوله‌ی تجارت و راه‌هایی که شرق و غرب دنیای باستان را با هم مرتبط می‌ساخت به نشر فرهنگ خویش و در نتیجه، توسعه‌ی قلمرو فرهنگی خود می‌پرداختند.

### نتیجه‌گیری

«قلمرو» ظرفی سیاسی و فرهنگی یک موجودیت سیاسی را تشکیل می‌دهد. از این رو، هر موجودیت سیاسی در اولین تلاش‌های خود برای ابراز وجود، به تعریف و تعیین قلمرو می‌پردازد. مبدأ تعریف قلمرو، اندیشه‌ی سیاسی است و آبشخور اندیشه‌ی سیاسی، اسطوره و تاریخ است. آن‌چه ماهیت قلمرو را برای فرمانروایان ساسانی تعریف می‌کرد، سنت، دین (به مثابه زائیده‌ی اسطوره) و جریان‌های تاریخی بود. سنت ساسانیان ریشه در رفتارها و هنجارهایی دیرینه داشت که با تشکیل حکومت‌های فراگیر و قدرتمندی چون هخامنشیان بنیان نهاده شده بود و از جریان‌های فرهنگی وارداتی چون هلنیسم تأثیر پذیرفته بود. این سنت‌ها، به نوبه‌ی خود اسطوره و دین دوره‌ی ساسانی را تحت تأثیر قرار داده بودند. تأکید اردشیر بابکان بر «ایران» به‌عنوان قلمرو سیاسی خویش، نه تنها بخش مهمی از اندیشه‌ی سیاسی هخامنشیان را در تعریف زیست بوم «آریه»‌ها بر می‌تاباند، بلکه آن‌جا که همو در حضور هراکلس، حلقه‌ی

در معماری و صنایع مستظرفه‌ی دوران اسلامی، بقای زبان و ادبیات فارسی پس از تسلط فرمانروایان عرب بر ایران، بهره‌گیری از نظام مدیریتی دوره‌ی ساسانی در سازمان‌های اقتصادی و سیاسی ایران اسلامی (نک. محمدی، ۱۳۷۴)، قرائت ایرانی از اصول و شرایع دین اسلام (اشرف، ۱۳۹۵: ۴۵)، دیوارنگاره‌های ساسانی مابین سغد و نیشابور در قرن دوم و سوم هجری (Azarpay, 1981; Wilkinson, 1987) و جریان‌های ادبی قدرتمندی نظیر آن‌چه در آثار ابن مقفع، علی بن عبیده ریحانی و مسکویه بازتاب یافته (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۸۹-۲۹۴) همه و همه نشان از بسط قلمرو فرهنگی- سیاسی ساسانیان در طول زمان دارد. نشانه‌هایی از امتداد زمانی قلمرو فرهنگی ساسانیان در پاره‌ای از مناسبات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران امروز نیز قابل پیگیری است.

### پی‌نوشت

- ۱- رودخانه استروما در بلغارستان و یونان امروزی.
- ۲- یکی از خدایان مهم مصریان باستان، خدای خنوم (Khnum) خدای آفریننده و نگاهبان رودخانه‌ی نیل بود که مصریان او را با سر قوچ به تصویر می‌کشیدند.
- ۳- فَرَّه (farrah)

سوی دیگر، در آن سوی مرزهای قلمرو سیاسی ایران ساسانی می‌توان به قلمروهای دیگری اشاره داشت که مستقل از نفوذ سیاسی ساسانیان، به آفرینش‌های فکری، هنری و فرهنگی مشغول بودند که از «فرهنگ ایرانی» تأثیر پذیرفته بود. در سغد از سده‌ی پنجم میلادی سکه‌هایی به سبک و سیاق سکه‌های بهرام پنجم ضرب می‌شد (اسمیرنوا، ۱۳۹۷: ۲۰۴) و از القاب ساسانی برای مناصب رسمی بهره گرفته می‌شد (همان: ۵۶-۴۴)؛ در میانه‌ی آسیا از قفقاز و دامنه‌ی کوه‌های اورال تا دشت‌های آلتایی، ظروف فلزی با نقش مایه‌های ساسانی تولید می‌شد (احسانی، ۱۳۸۶: ۱۱۵-۱۱۵۴)؛ در شرق چین، در کره ظروف شیشه‌ای تراش‌دار به تقلید از گونه‌ی ساسانی می‌ساختند (Kim et al., 1986: 153)؛ در شمال آفریقا، در آنتینوئه پارچه‌های ساسانی به «مد روز» تبدیل شده بود (Geijer, 1963) و در مکه و حجاز عربستان نوای موسیقی ساسانی نواخته می‌شد (ریپکا، ۱۳۸۱: ۸۸).

قلمرو فرهنگی ایران ساسانی به تاریخ سقوط سلسله‌ی حکومتگر ساسانیان در سال ۶۵۱ میلادی وابسته نیست. آن‌چه در دوره‌ی ساسانی به‌عنوان اجزا و عناصر فرهنگ و سیاست تکوین و تکامل یافت، پس از چیرگی اعراب بر ایران به حیات خود ادامه داد. تداوم سنت‌های هنری ایران

### کتاب‌نامه

۱. احسانی، محمدتقی، ۱۳۸۶، هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. اسماعیل‌پور، ابوالقاسم، ۱۳۹۶، مانی و دین او، تاریخ جامع ایران، ج چهارم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۳. اسمیرنوا، اولگا اوانوونا، ۱۳۹۷، شرحی از تاریخ سغد، ترجمه‌ی لیلا ربن‌شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴. اشرف، احمد، ۱۳۹۵، هویت ایرانی، ترجمه‌ی حمید احمدی، تهران: نشر نی.
۵. افخمی، بهروز، زینب خسروی و کریم حاجی‌زاده، ۱۳۹۸، «مطالعه‌ی برهمکنش قلمرو حکومت و اندیشه سیاسی در اوایل دوره ساسانی»، فصلنامه‌ی بین‌المللی ژئوپلیتیک ۱۵ (۵۳): صص ۲۰۷-۲۲۹.
۶. اوستا (کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی)، ۱۳۸۵، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران: مروارید.
۷. پوپ، ایپهام آرتور و آکرمن، فیلیس، ۱۳۸۷، سیری در هنر ایران از دوران پیش از تاریخ تا امروز؛ فرش و فرش‌بافی، فلزکاری، هنرهای فرعی: آرایه‌ها و موسیقی، جلد ۶، ترجمه ناصر نوروززاده‌چگینی، نجف دریاوندی، صادق ملک‌شهمیرزادی و دیگران، ویراستاران: سیروس پرهام، زهره هدایتی‌بیدهندی، صالح طباطبایی و دیگران، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. التون، دانیل، ۱۳۶۷، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. جلیلیان، شهرام، ۱۳۹۵، «سه چهره‌ی یک پادشاه: گناهکار، پیروزمند و نیک، یا کوروش دیگر؟»، فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)، س ۲۶، دوره‌ی جدید، ش ۳۱، پیاپی ۱۲۱، صص ۱۹-۴۵.

۱۰. دادگی، فرنیغ، ۱۳۶۹، *بندهِش*، ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
۱۱. دریایی، تورج، ۱۳۷۹، «چند نکته درباره‌ی متن پهلوی شهرستان‌های ایرانشهر»، *ایران‌شناسی*، س ۱۲، ش ۴۸، صص ۷۹۵-۸۰۱.
۱۲. دریایی، تورج، ۱۳۸۸، *شهرستانهای ایرانشهر*، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: انتشارات توس.
۱۳. دریایی، تورج، ۱۳۹۷، «ایرانیت در دوران باستان؛ نظریه سرزمین مقدس ایرانشهر»، *نشریه بخارا*، ش ۱۲۵، صص ۹۹-۱۰۸.
۱۴. الدن، استوارت، ۱۳۹۶، «قلمرو فاقد مرز»، ترجمه‌ی سهند ستاری، روزنامه شرق ۲۸۷۵: ۱۱.
۱۵. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۶. راشد محصل، محمد تقی، ۱۳۹۰، *وزیدگی‌های زادسپرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۷. رضا، عنایت‌الله، ۱۳۹۶، *سیاست خارجی شاهنشاهی ساسانی، تاریخ جامع ایران*، ج دوم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۱۸. ریپکا، یان، ۱۳۸۱، *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، ترجمه عیسی شهبابی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. سیمپسون، سنت‌جان، ۱۳۹۴، *بررسی کلی شیشه‌ی ساسانی*، ترجمه پارسا قاسمی، شیراز: سیوند.
۲۰. شیدری، شهرزاد، ۱۳۹۵، *مطالعه و تحلیل باستان‌شناختی سفال نوشته‌های ساسانی*، رساله کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۲۱. طبری، محمدبن جریر، ۱۳۶۲، *تاریخ طبری (الرسل و ملوک)*، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۲۲. فخار، زرین، ۱۳۹۲، *اقتصاد مبادلاتی دوره ساسانی از دیدگاه باستان‌شناسی*، رساله دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران.
۲۳. فره‌وشی، بهرام، ۱۳۷۸، *کارنامه اردشیر بابکان با متن پهلوی، آوانویسی*، ترجمه فارسی و واژه‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. قزوینی، محمد، ۱۳۷۶، «مقدمه شاهنامه قدیم»، *بیست مقاله قزوینی*، جلد دوم، به کوشش عباس اقبال آشتیانی و ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.
۲۵. قصابیان، محمدرضا، ۱۳۷۷، *خراسان از آغاز تا اسلام*، مشهد: مرکز آموزش عالی، فرهنگ و میراث فرهنگی.
۲۶. کریستنسن، آرتور، ۱۳۷۰، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه‌ی غلامرضا رشید یاسمی، تهران: نشر امیرکبیر.
۲۷. کرینبروک، فیلیپ، ۱۳۹۶، *دین زرتشتی در دوره‌ی ساسانی، تاریخ جامع ایران*، ج چهارم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۲۸. گردیزی، ضحاک بن محمود، ۱۳۶۳، *تاریخ گردیزی*، تصحیح عبدالحسین حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۲۹. *گزیده سرودهای ریگ ودا: قدیم‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو*، ۱۳۸۶، تحقیق و ترجمه‌ی محمدرضا جلالی نائینی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۰. مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۹۲، «پیدایش هویت ایرانی و تطوّر مفهوم کشور State در ایران»، *پژوهش‌های جغرافیای انسانی* ۴۵ (۲)، صص ۱۲۱-۱۳۸.
۳۱. محمدی، محمد، ۱۳۷۴، *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*، تهران: توس.
۳۲. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسن، ۱۳۴۴، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، جلد یکم، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳۳. نژاداکبری مهربان، مریم، ۱۳۸۶، *شاهنشاهی ساسانیان (سیاست، فرهنگ، تمدن ایران عصر ساسانی)*، ویرایش مهدی افشار، تهران: مطالعات و نشر کتاب پارسه.



۳۴. نولدکه، تئودور، ۱۳۷۸، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳۵. نیولی، گرادو، ۱۳۹۰، *از زرتشت تا مانی*، ترجمه‌ی آرزو رسولی (طالقانی)، تهران: نشر ماهی.
۳۶. یارشاطر، احسان و دیگران، ۱۳۷۷، *تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)*، ترجمه حسن انوشه، پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد سوم، قسمت دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
37. Abedi, F., 2019, "Zeus Kültündeki Greko-Pers Etkileşimler," *Journal of Universal History Studies* 2(2): 269–287.
38. Altheim-Stiehl, R., 1998, "Egypt iv. Relations in the Sasanian period," *Encyclopaedia Iranica* 8 (3): 252-254.
39. Anson, E. M., 2014, *Alexander's Heirs: The Age of the Successors*, Chichester, Wiley-Blackwell.
40. Arjomand, S. A., 1998, "Artaxerxes, Ardašīr, and Bahman," *Journal of the American Oriental Society* 118 (2): 245-248.
41. Artamonov, M. I., 1962, *Istoriya Khazar (History of the Khazars)*, Leningrad: Hermitage Museum.
42. Azarpay, G., 1981, *Sogdian Painting: The Pictorial Epic in Oriental Art*, Berkeley: University of California Press.
43. Back, M., 1978, *Die Sassanidischen Staatsinschriften*, Leiden: E.J. Brill.
44. Bivar, A. D. H., 1983, "The Political History of Iran under the Arsacids," in *The Cambridge history of Iran*, vol. 3.1, E. Yarshater (ed.), Cambridge, Cambridge University Press, pp. 21-99.
45. Bivar, A.D.H., Fehèrvéri, G. 1966, "The Walls of Tammisha," *Iran* 4: 35-50.
46. Boyce, M., 1968, *The Letter of Tansar*, Rome: Istituto Italiano per il Medio ed Estremo Oriente.
47. Boyce, M., 1979, *Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices*, London, Boston: Henley, Routledge & Kegan Paul.
48. Briant, P., 2002, *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, Translated by Peter T. Daniels, Winona Lake: Eisenbrauns.
49. Canepa, P. Matthew, 2010, "Technologies of Memory in Early Sasanian Iran Achaemenid Sites and Sasanian Identity," *American Journal of Archaeology* 114: 563-96.
50. Christensen, A., 1994, *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen: Ejnar Munksgaard.
51. Christensen, P., 1993, "The Decline of IranShahr," Copenhagen: Museum Tusulanum Press, University of Copenhagen.
52. Cowley, A., 1923, *Aramic Papyri of the Fifth Century B.C.*, Oxford: The Clarendon Press.
53. Daryae, T., 2000, "Yazdgerd II," *Encyclopaedia Iranica*, <https://iranicaonline.org/articles/yazdgerd-ii>, (23.01.2021).
54. Daryae, T., 2009, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire*, London and New York: I. B. Tauris.
55. Daryae, T., 2010, "To Learn and to Remember from Others: Persians Visiting the Dura-Europos Synagogue," *Scripta Judaica Cracoviensia* 8: 29-37.
56. Framji, D., 1861, *On the Origin and Authenticity of the Arian Family of Languages, the Zand Avesta and the Huzvarash*, Bombay.
57. Frye, R. N., 1983, "The Political History of Iran under the Sasanians," in *The Cambridge history of Iran*, vol. 3.1, E. Yarshater (ed.), Cambridge: Cambridge University Press, pp. 116-180.
58. Fukai, Sh., 1972, "A Fragment of a Sassanian Cut Glass Bowl Recently Found at Kyoto," in *The Memorial Volume of the Vth International Congress of Iranian Art and Archaeology*, vol. 2, M. Y. Kiani and A. Tajvidi (eds.), Tehran, pp. 306-12.
59. Geijer, A., 1963, "A Silk from Antinoe and the Sasanian Textile Art," *Orientalia Suecana* 12: 2-36.
60. Gignoux, Ph., 1984, "Church-State Relations in the Sasanian Period," in *Monarchies and Socio-religious Traditions in the Ancient Near East*, T. Mikasa (ed.), Wiesbaden: Otto Harrassowitz, pp. 72–80.
61. Gignoux, Ph., 1986, *Noms propres Sassanides en moyen-pers epigraphique*, *Iranisches Personennamenbuch*, Bd. II, Fasz. 2, Vienn.
62. Gignoux, Ph., 2011, "ANĒRĀN," *Encyclopaedia Iranica*, II/1, pp. 30-31.
63. Göbl, R., 1971, *Sasanian Numismatics*, Braunschweig: Klinkhardt & Biermann.
64. Göbl, R., 1983, "Sasanian Coins", in *The Cambridge history of Iran*, vol. 3.1, E. Yarshater (ed.), Cambridge: Cambridge University Press, pp. 322-336.
65. Greatrex, G. and Lieu, S. N. C., 2005, *The Roman Eastern Frontire and the Persian Wars, Part II: AD 363–630*, London and New York: Routledge.
66. Grenet, F., 1994, "Deux notes a propos du monnayage de Xusro II," *Revue Belge de Numismatique* 140: 36-39.

67. Grenet, F., Lee, J., Martinez, Ph., Ory, Fr., 2007, "The Sasanian relief at Rag-i Bibi (northern Afghanistan)," in *Proceedings of the British Academy* 133 (entitled: After Alexander: Central Asia before Islam), Oxford, Oxford University Press, pp.243-267.
68. Justinus, 1853, *Epitome of the Philippic History of Pompeius Trogus*, Translated with notes by the Rev. John Selby Watson, London: Henry G. Bohn.
69. Kettenhofen, E., 1994, "Darband," *Encyclopaedia Iranica*, (online at [www.iranicaonline.org/articles/darband-i-ancient-city](http://www.iranicaonline.org/articles/darband-i-ancient-city)).
70. Kim, W., R. Whitfield, Y. Pak, J. M. Rosenfield et al., 1986, *Korean Art Treasures*, Seoul: Yekyong Publications.
71. Labbaf-Khaniki, M. and R. Rante, 2020, "The Concept of Khorasan," *Encyclopedia Iranica*, Vol. XVI/6, Liden: Brill, pp. 591-596.
72. Labbaf-Khaniki, M., 2020, "Castles, Walls, Fortresses.The Sasanian Effort to Defend the Territory," *Historia i Świat* 9: 37-59.
73. Lukonin, V. G., 1969, *Kultura Sasanidskogo Irana*, Moscow.
74. MacKenzie, D. N., 1998, "ĒRĀN, ĒRĀNŠAHR," *Encyclopaedia Iranica*. Vol. 8 (5): 534.
75. Marcellinus, A., 1935-1940, *Ammianus Marcellinus*, Translated by J. C. Rolfe, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
76. Noble, T. F. X., 2001, "Topography, celebration, and power: the making of a papal Rome in the eighth and ninth centuries," *Topographies of Power in the Early Middle Ages*, M. de Jong and F. Theuvs (eds.), Leiden; Boston; Köln: Brill, pp. 45-92.
77. Nokandeh, J., E.W. Sauer et al., 2006, "Linear Barriers of Northern Iran: The Great Wall of Gorgan and the Wall of Tammishe," *Iran* 44: 121-173.
78. Oeconomides, M. and P. Drossoyianni, 1989, "A hoard of byzantine gold coins from Samos," *Revue Numismatique* 6 (31): 145-182.
79. Payne, R., 2017, "Territorializing Iran in Late Antiquity: Autocracy, Aristocracy, and the Infrastructure of Empire," in *Ancient States and Infrastructural Power*, C. Ando and S. Richardson (eds.), Pennsylvania: University of Pennsylvania Press, pp. 179-217.
80. Pigulevskaia, N. V., 1955, *Kvoprosu Gorodakh Iranav Rannem Sredneve Kovie*. SV. No.6.
81. Pourshariati, P., 2008, *Decline and Fall of the Sasanian Empire: The Sasanian-Parthian Confederacy and the Arab Conquest of Iran*, London and New York: I.B. Tauris.
82. Schafer, E. H., 1951, "Iranian merchants in T'ang dynasty tales. semitic and oriental studies presented to william popper," *University of California Publications in Semitic Philology* 11: 403-22.
83. Schindel, N., 2005, "SASANIAN COINAGE," *Encyclopædia Iranica*, online edition, 2016, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/sasanian-coinage> (accessed on 20 September 2016).
84. Schindel, N., 2013, "Sasanian Coinage," in *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, D. T. Potts (ed.), Oxford, pp. 814-839.
85. Sear, D. R., 1974, *Byzantine Coins and Their Values*, London: Seaby.
86. Sebeus, 1998, *The Armenian History attributed to Sebeos*, Translated with notes by R. W. Thomson, Liverpool: Liverpool University Press.
87. Shahbazi, A. S., 2002, "ŠĀPUR I: History," *Encyclopædia Iranica*, online edition, 2002, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/shapur-i> (accessed on 24 August 2017).
88. Shaked, Sh., 2008, "Religion in the late Sasanian Period: Eran, Aneran, and other Religious Designations," in *The Sasanian Era, The Idea of Iran III*, V. Sarkhosh Curtis and S. Stewart (eds.), London: Middle East Institute.
89. Simpson, St J., 2015, "Sasanian Glassware from Mesopotamia, Gilan, and the Caucasus," *Journal of Glass Studies* 57: 77-96.
90. Storey, D., 2009, "Political Geography," in *International Encyclopaedia of Human Geography*, Oxford: Elsevier.
91. Tacitus, 1942, *Complete Works of Tacitus*, ed. A. J. Church, W. J. Brodribb, S. Bryant, edited for Perseus, New York: Random House.
92. Theophenes, 1982, *The Chronicle of Theophanes*, translated by H. Turtledove, Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
93. Weber, D., 2005, "Pahlavi Papyri," *Encyclopædia Iranica*, online edition. <http://www.iranicaonline.org/articles/persepolis> (18.11.2020).
94. Whitehouse, D. and Williamson, A., 1973, "Sasanian Maritime Trade," *Iran* 11: 29-49.
95. Wilkinson, Ch. K., 1987, *Nishapur: Some Early Islamic Buildings and Their Decoration*, New York, The Metropolitan Museum of Art.
96. <https://www.wildwinds.com/coins/byz/heraclius/i.html>.